

موضوع 7

اسماعیل پیدایش فصل 16

۱ و ۲ و ۳ اما سارای زن ابرام، بچه‌دار نمی‌شد؛ پس او کنیز مصری خود هاجر را به ابرام داد و گفت: «خداوند به من فرزندی نداده است، پس تو با این کنیز همبستر شو تا برای من فرزندی به دنیا آورد.» ابرام با پیشنهاد سارای موافقت نمود. (این جریان ده سال پس از ورود ابرام به کنعان اتفاق افتاد.) ۴ ابرام با هاجر همبستر شد و او آبستن گردید. هاجر وقتی دریافت که حامله است، مغرور شد و از آن پس، بانویش سارای را تحقیر می‌کرد.

۵ سارای به ابرام گفت: «تقصیر توست که این کنیز مرا حقیر می‌شمارد. خودم او را به تو دادم، ولی از آن لحظه‌ای که فهمید آبستن است، مرا تحقیر می‌کند. خداوند خودش حق مرا از تو بگیرد.» ۶ ابرام جواب داد: «او کنیز توست، هر طور که صلاح می‌دانی با او رفتار کن.» پس سارای بنای بد رفتاری با هاجر را گذاشت و او از خانه فرار کرد. ۷ و ۸ در بیابان، فرشته خداوند هاجر را نزدیک چشمه‌ای که سر راه «شور» است، یافت. فرشته خداوند پرسید: «ای هاجر، کنیز سارای، از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟» گفت: «من از خانه بانویم گریخته‌ام.» ۹ و ۱۰ و ۱۱ فرشته خداوند فرمود: «نزد بانوی خود برگرد و مطیع او باش. من نسل تو را بی‌شمار می‌گردانم. اینک تو حامله هستی، و پسری خواهی زایید. نام او را اسماعیل (یعنی «خدا می‌شنود») بگذار، چون خداوند آه و ناله تو را شنیده است. ۱۲ پسر تو وحشی خواهد بود و با برادران خود سر سازگاری نخواهد داشت. او بر ضد همه و همه بر ضد او خواهند بود.» ۱۳ هاجر با خود گفت: «آیا برستی خدا را دیدم و زنده ماندم؟» پس خداوند را که با او سخن گفته بود «أنت ایل رُئی» (یعنی «تو خدایی هستی که می‌بینی») نامید. ۱۴ به همین جهت چاهی که بین قادش و بارد است «بئر لُحی رُئی» (یعنی «چاه خدای زنده‌ای که مرا می‌بیند») نامیده شد.

۱۵ هاجر برای ابرام پسری زایید و ابرام او را اسماعیل نامید. ۱۶ در این زمان ابرام هشتاد و شش ساله بود.

سوالات:

- ما در مورد خدا چه چیزی یاد می‌گیریم؟
- ما در مورد مردم چه چیزی یاد می‌گیریم؟

- ابرام پس از گوش دادن به چه کسی اقدام کرد؟ (16:2)
- آیا ابرام تایید خدا را دریافت کرد؟